

فرهنگ فردگرا، فرهنگ جمع گرا

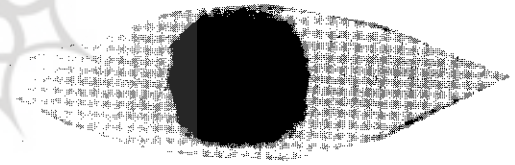
فرهنگ هم باعث خودشیفتگی می شود؟

بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که فرهنگ، شخصیت و دیدگاه های ما را نسبت به خودمان، تحت تأثیر قرار می دهد [هین^۱ و لهمن^۲، ۱۹۹۷؛ مارکوس^۳ و کیتایاما، ۱۹۹۱]. به علاوه، حتی درون یک کشور خاص نیز، ممکن است فرهنگ بر نگرش افراد نسبت به خود و تعریفی که از خود دارند، به طور کاملاً متفاوت تأثیر بگذارد [پلاوت^۴، مارکوس و لاجمن^۵، ۲۰۰۲].

برخی تحقیقات نشان می دهند، افرادی که در فرهنگ های فردگرا هستند، در مقایسه با افرادی که در فرهنگ های جمع گرا زندگی می کنند، به طور قوی تری با احساسات مثبت درباره ی خود سازگارند [لی^۶، جونز^۷ و مینایاما^۸، ۲۰۰۲] و کم تر متواضع هستند [کورمن^۹ و اسریرام^{۱۰}، ۲۰۰۲]. به احتمال بیش تری احساساتشان را روی دیگران فراقنی می کنند و موقعیت های شخصی را از دید خودشان که مخالف با دید دیگران است، به یاد می آورند [کوهن^{۱۱} و گانز^{۱۲}، ۲۰۰۲]. همچنین، بیش تر گرفتار خودبزرگ بینی هستند [کورمن، ۲۰۰۱] و تمایل دارند خوشبختی را مرتبط با خود و دور از دیگران گزارش کنند [کیتایاما، مارکوس و کوروکاوا^{۱۳}، ۲۰۰۰].

زهرا علی محمدی

این یافته ها، همه و همه به تصور روشنی از تفاوت بین فرهنگ های جمع گرا و فردگرا، به حسب خود پنداره و ادراک خود، اشاره دارند. همان طور که تحقیقات نشان می دهند، فردگرایی، تمرکز بیش تر روی خود، و جمع گرایی تمرکز بیش تر روی گروه را تشویق می کند. این تمرکز بر خود در افراد فرهنگ های فردگرا، بیش تر به شکل خودشیفتگی ظاهر می شود. در تحقیقی روی گروه های قومی متفاوت در اروپا، آسیا، کانادا و آمریکا، ۳۴۴۵ نفر از افراد ۸ تا ۸۳ ساله که سن متوسط آن ها به طور کلی ۲۴ سال می شد و از طریق اینترنت به پرسش نامه جواب داده بودند، مورد بررسی قرار گرفتند. از این تعداد، ۷۴ درصد سفید پوست، ۷ درصد اسپانیایی، ۷ درصد آسیایی، ۶ درصد سیاه پوست، ۱ درصد آمریکای جنوبی و ۲ درصد هم مقیم استرالیا بودند. نتایج تحقیق نشان داد که آمریکایی ها، گزارش کننده ی بالاترین درجات خودشیفتگی و به دنبال آن اروپایی ها، کانادایی ها، آسیایی ها و خاورمیانه ای ها، به ترتیب بیش ترین درجه ی خودشیفتگی را داشتند. با دسته بندی منطقه های گوناگون به گروه هایی که فردگرایی بیش تری را ظاهر می ساختند، در مقایسه با گروه هایی که فردگرایی کم تر را نشان می دادند، معلوم شد، فردگرایی بیش تر، با خودشیفتگی بیش تر ارتباط مستقیم و مثبت دارد. بنابراین می توان نتیجه گرفت، فرهنگ هایی که بر فردگرایی و استقلال تأکید دارند، بیش تر احتمال دارد، در افرادشان خودشیفتگی به وجود آورند. در ایالات متحده ی آمریکا، به طور معناداری خودشیفتگی بیش تری نسبت به کشورهای آسیایی یا خاورمیانه ظاهر می شود و این نتیجه، با درجه ی فردگرایی ظاهر شده در این کشورها هماهنگ است.



فرهنگ و اختلال شخصیت خودشیفته

همانند اختلال شخصیت ضداجتماعی، تحقیقات نشان می‌دهند که اختلال شخصیت خودشیفته در فرهنگ‌های فردگرا، مانند فرهنگ آمریکا، شایع‌تر است [موافق با نظر کش، ۱۹۹۱]. در تحقیقی که کاترین آل. هریس و آیس آیس سچی روی دو نمونه‌ی آمریکایی و ترکیه‌ای که از دانشجویان دانشگاه بودند، انجام دادند، فردگرایی بسیار بالا با خودشیفتگی و اختلال شخصیت خودشیفته، همبستگی مثبت داشت.

پیشینه‌ی تحقیق درباره‌ی فرهنگ و نشانه‌شناسی اختلال شخصیت خودشیفته، برای ما شناخته شده نیست و ما، داده‌هایی مستقیم در این زمینه به دست نیاورده‌ایم. با وجود این، تحقیقات بین فرهنگی انجام شده درباره‌ی نشانه‌شناسی، انواع اختلالات روانی مانند افسردگی، اسکیزوفرنی، اضطراب، فوبی اجتماعی، وسواس، و اختلالات شخصیت دیگر، و تأثیر فرهنگ بر نشانه‌شناسی و ظهور نشانه‌های بیماری روانی را نشان می‌دهند.

خودشیفتگی

واژه‌ی خودشیفتگی، ریشه در افسانه‌ی یونانی ناریسیسوس^{۱۳} دارد. متنی که توسط شاعر لاتین، اواید^{۱۴} نوشته شده و حکایت پسر جوانی به نام ناریسیسوس است که عاشق انعکاس چهره‌ی خودش در آب برکه می‌شود و به خاطر این که نمی‌تواند از عشقش (تصویر خود) جدا شود، همان‌جا می‌ماند تا از گرسنگی می‌میرد و در جای بدنش، گلی می‌روید.

زمانی که صاحب‌نظران روان‌شناسی، به فردی به عنوان فرد خودشیفته اشاره می‌کنند، مشخصاتی را برمی‌شمارند که در ناریسیسوس وجود داشت. از روی جزئیات افسانه، می‌توان گفت که ناریسیسوس ویژگی‌هایی مانند ناآگاهی شخصی، فقدان هم‌دلی برای احساسات دیگران، سردی عاطفی و هیجانی، خودبینی، خود خوب‌تمایز نیافته و خودبزرگ‌بینی داشته است [استونس^{۱۵}، ۲۰۰۰].

واژه‌ی خودشیفتگی را اولین بار هولاک الیس^{۱۶} و نیک^{۱۸}، در پایان قرن نوزدهم (۱۸۹۸) به روان‌پزشکی معرفی کردند. الیس، نوعی از حالت خود برانگیختگی جنسی را همانند تمایل ناریسیسوس توصیف می‌کرد که در آن، احساسات جنسی در تحسین خود جذب می‌شوند [گلدبرگ^{۱۹}، ۱۹۸۰]. واژه‌ی خودشیفتگی، در سال ۱۹۱۴ به نظریه‌ی روان‌تحلیلی فروید^{۲۰} با نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان «درباره‌ی خودشیفتگی» توسط او، ملحق شد. فروید و رانک^{۲۱}، این واژه را برای توصیف فرایندهای

شخصیتی، عشق به خود و محوریت جنسی به کار بردند [ریواس^{۲۲}، ۱۹۸۱]. فروید در مقاله‌اش، خودشیفتگی را نوعی انحراف جنسی که در آن، لذت از یک عشق جنسی به گونه‌ی بدن خود فرد است، توصیف کرد [سندلر^{۲۳} و پرسون^{۲۴}، ۱۹۹۱]. پس از او، هانیز کوهات^{۲۵} (۱۹۷۷-۱۹۸۰) که اصطلاح «اختلال شخصیت خودشیفته» را در کتابش با الهام از فروید به کار گرفت، و این اصطلاح به او نسبت داده شد.

خودشیفتگی

خودشیفتگی، بخش لازمه‌ی شخصیت است. قسمت‌ی از آن، تا بزرگ‌سالی باقی‌مانده مهم و حیاتی است. او را زنده نگه می‌دهد و برمی‌انگیزد تا موجب رشد و تحسین خود شود و تحقیق کند، به اکتشاف دست یابد. این ویژگی‌ها در یک فرد خودشیفته بسیار بیشتر از یک فرد عادی است.

خودشیفتگی سالم، یک ویژگی شخصی بشر است. در رشد و تحول فرد، این ویژگی به یک فرد حس‌روشنی از خود تبدیل می‌شود. این فرد به سطح ثابت و معقولی از عزت‌نما نیازهایش، آگاه و هوشیار می‌شود، اما آن‌ها را بزرگ‌نمایی نمی‌کند. این فرد می‌تواند نیازهای دیگران را بی‌ارزش خود، به نیازهای دیگران نیز توجه کند. این فرد قادر به درک احساسات و نیازهای دیگران است. در واقع، خودشیفتگی سالم، به نفس متعادل است.

خودشیفتگی مرضی، خیل‌خوار است. این نوع از خودشیفتگی، توجهات منفی مانند نفرت و دشمنی را تشویق می‌کند. خودشیفتگی ناسالم، شکل خطرناکی از خودشیفتگی است. این فرد به همان خودشیفتگی

خودشیفته، همان خودشیفتگی مرضی تبدیل می‌شود. این فرد ویژگی اصلی شخصیت خودشیفته است. اما به طور متناقض، زیرا این فرد به عزت نفسی پائین، شکننده و آسیب‌پذیر تبدیل می‌شود. وجود و عدمش، قدرت و ضعفش، تحسین و ارزشیابی، یا فقدان تحسین و ارزشیابی، عزت نفسی که در نوسان است، ثبات و عدم ثبات، خودشیفته ظاهراً بالا و قوی است، اما در واقعیت، عزت نفسی پائین و شکننده است.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

که کاربرد وسیعی داشته است، همبستگی وجود ندارد [وینک گوف، ۱۹۹۰؛ رامونس، ۱۹۸۷].

وینک (۱۹۹۱) در صدد برآمد، این نبود همبستگی بین دو اندازه‌ی استنباط شده از یک مفهوم (خودشیفتگی) را، با بررسی ارتباطات آن‌ها با اندازه‌های دیگر خودشیفتگی، روشن کند. در تحلیلی از مؤلفه‌های اصلی شش مقیاس خودشیفتگی پرسش‌نامه‌ی شخصیتی مینه‌سوتا (MMPI)، وینک به طور غیره منتظره، دو عامل عمودی و جدا از هم را مشاهده کرد: یکی نشان دهنده‌ی آسیب‌پذیری و حساسیت، و دیگری بیان‌کننده‌ی خودبزرگ‌بینی و نمایشگری. این یافته، بعدها توسط راشون و هومستروم (۱۹۹۶)، در مطالعه‌ی دیگری درباره‌ی خودشیفتگی مجدداً به دست آمد.

خودشیفتگی آشکار

مشکل آشکار خودشیفتگی در ملاک‌های تشخیصی DSM-IV در مورد اختلال شخصیت خودشیفته منعکس است، و با اطمینان به خود متکبرانه، اعتماد به نفس خودنمایانه و پر سروصدا و جلوه‌های آشکار خودبزرگ‌بینی و خودبرتری، مشخص می‌شود [وینک، ۱۹۹۱].

فردی که محیطش از خودبزرگ‌بینی او حمایت می‌کند و از او می‌خواهد که هرچه بیش‌تر به نمایش خود پردازد، به عنوان فردی خودشیفته‌ی نمایشگر رشد می‌کند. به چنین فردی گفته می‌شود، تو برتر از دیگران هستی، اما در عین حال، احساسات شخصی او نادیده گرفته می‌شوند. بنابراین، برای تجدید و اصلاح احساس کفایتش، محیط را مجبور می‌کند، برای حمایت از ادعاهای بزرگ منشانه‌ی او درباره‌ی برتری و کمال حمایت کند.

خودشیفتگی پنهان

خودشیفتگی پنهان، با افکار فروخورده و پنهان، غرور و تکبر، کمبود اعتماد به نفس و ابتکار، احساسات مبهم افسردگی، و بی‌رغبتی به کار، مشخص می‌شود [وینک، ۱۹۹۱].

خودشیفته‌های پنهان، به عنوان افراد حساس مضطرب و ناامن توصیف می‌شوند. اما در تماس نزدیک اغلب اوقات دیگران را با تخیلات بزرگ منشانه و خودبزرگ‌بین، شگفت زده می‌کنند.

برخلاف خودشیفتگی آشکار، خودشیفتگی پنهان زمانی شکل می‌گیرد که محیط، به وسیله‌ی خودبزرگ‌بینی فرد احساس تهدید، و به فرونشانی و جلوگیری از او از ابراز این خودبزرگ‌بینی اقدام می‌کند. چنین فردی یاد می‌گیرد، خودبزرگ‌بینی خود را پنهان کند. بنابراین، فرد خودشیفته‌ی پنهان، احساسات خودبزرگ‌بینی اش را فقط زمانی آشکار خواهد ساخت که متقاعد شود، چنین ابرازی،

و بی‌خطر است [مانفیلد، ۱۹۹۲].

وجوه اشتراک و تمایز بین خودشیفتگی آشکار و خودشیفتگی پنهان

شکل خودشیفتگی آشکار در مقیاس اصلی استمارگری و احساسات متکبرانه در مقیاس‌های دیگر هستند [وینک همچنین ذکر می‌کند، در حالی که هر دو شکل پنهان خودشیفتگی با مقیاس‌های خودشیفتگی غرور، آزاداندیشی و بی‌توجهی به نیازهای دیگران مرتبط است].

روان‌شناختی مرتبط با مشکلات مزمن آسیب‌پذیری، اضطراب‌ناهنجاری‌ها، مشکلات زندگی را شامل بزرگ‌بینی نمایشگری از حد، پرخاشگری هستند.

به طور کلی، تحت اختلالات روانی در جامعه‌ای خاص، نشانی در شکل‌گیری شیوه‌های مهمی دارند. اگرچه نشده است و تعداد اختلالات، کم بوده

عنوان عاملی مهم و تحقیقات بین فرهنگ بیماری‌ها، رو به افزایش

محققان بین فرهنگ اجتماعی-فرهنگی روانی که به اعمال نفوذ می‌دهد، کاملاً مورد تغییرات مهمی به مناسبت با وجود این، به کار

اختلالات روانی را به نظر فرهنگی می‌نگرد

زینویس
Lachman/ 6. Lee/ 7.
11. Cohen/ 12. Gunz/
/ 16. Stevens/ 17.
D. Freud/ 21. Rank/
it